

چگونه تربیت یافتم

زندگانی بمن چه آموخت ؟ در ابتداء رومان نویسی بچه مشکلات
دوچار شدم ؟ منتقدین در باره مؤلفات من چه می گفتند ؟ از جنک عالم گیر
چه درس عبرتی آموختم ؟

هیوولپول، رومان نویس معروف انگلیس میگوید باید بدانیم مقصود از تربیت
چیست و چه نتیجه از آن توقع داریم ؟ آرنولد بینیت (۱) گفته همان لحظه
که دنیا میاید کارشان تمام است مقصودش هم این بود که انسان از
روز ولادت بتمام خصال و عادات و طبایع وارث خود باندازه مقید است که
دیگر رهائی از آن امکان ندارد ، در اینصورت اگر آنچه آرنولد بینیت
میگوید راست باشد دیگر برای تربیت در دنیا وجودی نمی ماند . زیرا اگر
انسان از ابتدا تا انتها زندگی خود همان باشد و هیچ فرقی نکند دیگر
تربیت و پرورش او چه فایده و لزوم دارد ؟ ولی پس از تأمل می بینیم که
این حرف چندان صحیح نیست .

بعقیده من تربیتی را زندگی که بانسان میدهد برای این است که
انسان خودسرا بشناسد و بداند چه کاری از دستش ساخته میشود و ضعف و
نواقص او که تا پایان زندگی دامنگیر او خواهد بود کدام است بعد از آنکه
در نتیجه تربیت کمال و نواقص فطرے عمل خود را ملتفت شد ، باید در
تحسین و رفع آن کوشش کرده آنرا بحال خود نگذارد ؛ و بتصور
اینکه روزی میرسد که بخودی خود خوب میشود و بحد ترقی و کمال

(۱) آرنولد بینیت Arnold Bennett از ادبای معروف انگلیس وزیده است .

میرسد . خود را معطل نسازد

اکنون چهل و شش سال از عمر من میگذرد ، و اگر دفعه‌ای یک فرشته نیکوکار با قدرتی مثلاً از عالم غیب نمایان شود و بمن بگوید از من سه چیز بخواه و هر سه اش را بتو میدهم ، میگویم : اول صحتی بمن ده که بتوانم دو بیست سال زندگی کنم ، ثانیاً قدرتی بمن بده که بتوانم کتابی نالیف کنم که اقلاً پیش خودم شاهکاری باشد ، ثالثاً بهر کس در دنیا رفاهیت و خوشی بخشای .

لیکن اکنون که در این سن و سال هستم یقین میدانم بهیچکدام از این سه آرزو نخواهم رسید . عجبالتاً از وسط مرحله عمر گذشته ، و ابدأ هم نمیتوانم شاهکاری بنویسم ، اوضاع اجتماعی دنیا نیز هیچوقت بحد کمال نمیرسد ، در نتیجه تربیت اندازه ضعف و ناتوانی خود را بعنوان یک نفر انسان و یک نفر نویسنده احساس نموده ام با وجود این پیش خود گمان میبرم که همان نواقص را میتوانم بکار ببرم و از آن استفاده بنمایم ، بالاخره در دنیا هیچ نقاش و یا صاحب فنی نیست که بتواند همه کس را از کار خود راضی و خوشنود سازد و همان نواقص و عجز خودش یک رونق مخصوصی بنوشتهای من میدهد .

ولی مقصودم این نیست که بنواقص خودم قانع بوده و مقابل آن سر تسلیم و ناتوانی فرود بیاورم ، در نتیجه سعی و عمل میتوانم تا اندازه آن را رفع کنم . چنانچه یک نفر نقاش قادر است نقش خود را تا اندازه کم یا بیش درست کند . اما عیب عمده آن بالاخره نهفته و پنهان نخواهد ماند . تجربه بمن یاد داد که در دنیا هیچکس بحد کمال نرسیده است و هیچ کار فنی هم بی عیب و نقص نیست ، با وجود همه این نواقص باز زندگانی

مهیج و شور انگیز است و در زندگیانی لحظه‌های خوب و خوشی هم دست می‌دهد. و همچنانکه بنظر من می‌آید زندگیانی فعلی این دنیا وعده است برای چیزی بهتر و قشنگ تر. با این عقیده خودم را از موهومات خلاص نموده و فکرم را بعضی خیالات بی اساس و بی خود معذب نمی‌سازم - پیش خودم خیال نمی‌کنم که مقصود از زندگیانی فقط رفاهیت و خوشگذرانی است و بعضی مردم همیشه خوش اند و کامیابی همه وقت نصیب آنهاست و بالاخره میان گروه مردم زمانه فقط در حق من انصاف نکرده است. وقتی خیال می‌کردم که دهر با من نا-ازگوار است ولی تجربه (مری اصلی خودم) این خطا را بمن نشان داد.

نخستین استفاده من از تربیت، پس از حصول موانع زیاد، درین زندگیانی دانستن نوع کار خودم بود، و فهمیدم که دیگر از آن‌گزیرو مفری نیست هیچکس مثل من پدر و مادر مهربانی نداشته، حتی والدین من نیز گمان می‌کردند - (و حق هم داشتند) که در چیزنویسی هیچ استعداد فطری ندارم. نه فقط آنها بلکه با هر کس که قبل از سن ۲۰ سالگی شناسائی پیدا کردم خواه اقوام یا معلمین و یا دوستان همه گمان داشتند که درین رشته از من هیچ امید نیست. در واقع نیز در هر کاره عقب بودم. بد بازی می‌کردم. دوست و رفیق برائے خودم نمی‌گرفتم. نخستین رومان خود را که در سن ۱۹ سالگی نوشتم برای [ارثر بنسن] ناشر کتب فرستادم. او صریحاً بمن گفت که هیچ امیدی از آن رومان ندارد. نخستین حکایت کوچک خود را به یکی از نویسندگان معروف (ایان مک‌لارن) که در عین حال آدمی خیلی شفیق و مهربان بود، نشان دادم. و اظهار داشت که اینگونه خیالات خام و باطل نکنم. یعنی در

این حرفت (نویسندگی) امید پیشرفتی نداشته باشم . ولی این حرفها مرا از کار باز نمیداشت . زیرا جوانی بودم بد بخت ولی در عین حال لجوج و از خود راضی .

در نخستین سال دخول خودم در کمبریج اول مربی خود (چارلس مارلوت) را ملاقات کردم ، که اکنون منقذ فنی روز نامه (تایمس) است . مشارالیه بنظر من بهترین رومانهای راجع به « کورن وول » [از ایالت جنوب غربی انگلستان است] مینوشت . باین شخص تکلیف کردم که نخستین رومان (اشب چوبی) مرا که هنوز چاپ نشده بود بخواند ، و این کار را مردانه انجام داد ، و اگر چه گمان کردم که شاهکاری نیست ولی تصور کردم که فطرت باید نویسنده باشم . و مرا تشویق کرد در صورتیکه خیلی تشویق ادبای زبر دستی امثال او محتاج بودم ، عمده چیزے را که میخواست بمن بیاموزد این بود که خفایق را از روی دقت ذکر کرده و مطبوع عواطف و احساسات شخصی خود نباشم و بد بختانه تا امروز نتوانستم این درس بلیغ را بیاموزم . مشارالیه در وصف طبیعی هر چیز استادی ماهر و زبر دست بود . همه وقت بذکر دقیق و جزئیات اساسی جدیدے می پرداخت ، در صورتیکه توانائی این کار را من نداشتم و هنوز هم ندارم .

گمان نمیکنم در میان نویسندگان جوان کسی مثل من اینقدر مهربانی و محبت دیده باشد . هر کدام از نویسندگان توانا و معروف این زمان مثل (هنرے جیمس - آرنولدینیت هنرے ولز .. گالسورثی ، وادموندگوس) از تجربیات خود مرا تا اندازه آکاہ ساختند . ولی هیچکدام از آنها نتوانست طرز انشاء و تحریر مرا تغییر دهند .

مثلاً وقتیکه کتاب خود (مستر بررین و مستر تریل) را به طبع

رساندم هر کس پیش خود خیال کرد که مرحله صحیح را دارم می بینیم . در آن ایام که هر روز يك چیزے میان مردم شهرت پیدا میکرد که تاب من نیز شهرت یافت . ودانستم که هر گاه اوصاف حقیقی تجربیات فعلی خود را برشته تحریر بیاورم ، مورد تحسین و تمجید عموم میگردد ، ولی هر قدر سعی کردم از عهدۀ این کار بر نیامدم .

در آن زمان میخواستم صاحب فنی بشوم و از خود بزرگتران و بهتران را خوشنود سازم ، ولی بیست سال طول کشید تا ملتفت شدم که در دنیا هیچکس نمیتواند بانسان چنانکه باید و شاید کمک کند و هیچ منقدے نیز نمیتواند کسی را راهنمایی نماید ،

باید میدانستم که حس وصف خیالی اشیاء در من طبیعی و فطری بوده و نباید آن را از دست بدهم و همین هم نخواهد گذاشت که مانند امثال و اقران معاصر خود بشوم ،

این دومین درسی بود که در مدرسه زندگانی آموختم . در آن زمان که از انتقادها سخت متألم و درد ناک بودم . دانستم که دیگران هم مثل من متألم هستند . يك وقتی خیال میکردم که در عالم تحریر و ادبیات هر کس شهرتی بسزا داشته باشد از هر گونه توهین ایمن و آسوده خواهد بود ، شبی تنها پیش موریس هیولت ، کتاب نویس معروف برای صرف شام رفتم ، دیدم از يك انتقاد بی امضائیکه بر یکی از تألیفات او (کتابچه ماکه) شده بود سخت متغیر بود ، من از حال او متعجب شده گفتم بگذار آنچه میخواهند بگویند ، حرف مردم چه اهمیت دارد در صورتیکه کتاب شما خیالی عالی است . موریس بخشم گفت « مگر تو در این دنیا...

و ملتفت شد که بمن چه گفته گفت مقصودم دیوانگی نبوده است ، و گفت هیچ تعریف و تمجیدی نیست که انسان را چنانکه باید و شاید خوشنودسازد در صورتیکه ناسزا تا چندین روز انسان را خشمگین و متألم مینماید .

در این حال بزرك و كوچك يكسان را يكسان دیدم - هیچ استادی نمیتواند از کار خود مطمئن باشد ، يك دفعه پیره زنی اندوه مرا در نتیجه انتقادے که بمن شده بود ، ملاحظه کرده گفت : جانا ، جانا ، چقدر احمقی بدان که هیچ کدام از کتب شما بهمان اندازه که بعضیها گمان میکنند خوب نیست و بهمان اندازه که برخی تصور میکنند بد نیست . تو کار خود را بکن و در فکر مباش . که عقب میمانی

گمان میکنم در این ایام بود که ملتفت شدم برای تشکیل عالم خیالی چیزها لازم و ضرور است ، و استادان ، فن تحریر و یا نقاشی و یا غیره ، جزئی از آن هستند . در ابتدا تصور میکردم این گروه مردم خیلی اهمیت دارند ولی یکسال دو سال قبل از جنگ دانستم که خصلت خودخواهی لازمه يك نفر استاد است (زیرا در تمام عمر خود باید برای خود تقلا کنند) دیگران را بستوه می آورد . رو بهمرفته بعد از تجربه زیاد دانستم که مجمعی از نویسندگان تشکیل شود بدترین اجتماعی از خالق خداست ، نویسندگان خلق نشده اند که با یکدیگر اجتماع کرده در يك مجلس جمع بشوند ، مگر اینکه با هم دوست باشند و اجتماع آنها براسے يك مقصودے غیر از تحزیر باشد .

شنیده ام اجتماع نقائان نوزهمین حال را دارد و اجتماع استادان موسیقی نیز بدتر است . و اگر چه با این دو گروه اخیر نشست و بر خاستگی خالصت است از راه بر نتیجه نیست بلکه خستندگی است و این که در اجتماع

فن و استادان فنی و مخصوصاً رومان نویسان حرفه‌ای ناسنجیده و چرند زیادی گفته شده است یعنی هر کس که در این موضوعها جزئی اطلاعی داشته باشد، فوراً شروع بخورده‌گیری و انتقاد از دیگران میکند.

بالاخره جنک در گرفت و هیچ چیزی در دنیا مثل جنک بمن درس عبرت نیاموخت.

کتابهای بی شماره در موضوع جنک نوشته شده است و در خصوص آنها مناقشه و مباحثه متداول است بعضی ها می‌گویند جنک چیزه است هولناک و نباید همیشه این حقیقت را یاد کنیم برخی اگرچه هول آن را تصدیق میکنند، ولی می‌گویند بهترین و بزرگترین تجارب زندگانی خود را از آن کسب نموده اند. و دیگران مثل «مسترالدوس هکسلی» زندگانی را بازی و جنک را بازیچه تصور میکنند، که نسبت به تجارب عادی دهر قدره معتقد تر است.

بالاخره در اغلب ایام جنک در روسیه بود. مثلاً در شکست تارنپول در سنه ۱۹۱۵ شرکت داشتم که بدترین و هولناک ترین شکستی در آن جنک بود. جنک چندین هفته طول میکشید برای عملیات زخمیها بنج نبود؛ خونریزی نیز بی اندازه هولناک بود. چون خیلی این قبیل احوال را مشاهده نموده ام با اندازه توانائی و استطاعت خودم تمام همت خودم را بمنع يك چنین جنک و خونریزی دیگره مبذول میدارم.

در عین همین حال نیز نمیتوان انکار کرد که چنان ساعتهای خوشی در ایام جنک برای من حاصل میشد که نظیر آن را قبل از جنک ندیده بودم. بالاخره آنچه در موضوع جنک می‌گویم در بین هر ده نفر نه نفر آنرا تصدیق میکنند، ولی درسی را که از همه بهتر از آن آموختم قیمت هر وقتی از اوقات و هر روزی از ایام حیوة است. خیال آنکه شاید هر

ساعتی آخرین ساعت زندگانی انسان باشد بر روح انسان لاجرم تأثیر مخصوصی
میبخشد . پیش از جنگ زندگانی جاویدان و سرمدی بنظر میآمد ولی بعد از
آن زندگی موقت و میدانی همین حس زندگانی تنها بر هر تجربه از انسان میافزاید
خواه آن تجربه بزرگ و یا کوچک باشد .

رو بهمرفته میگویم مانند افراد بشر از زندگانی استفادها کرده ام ولی
مثل يك نفر استاد خیلی کم استفاده کردم . اکنون که در سن ۴۶ سالگی
هستم میتوانم با ناامیدی در ، انتقاد ، و عدم پیشرفت بهتر برد بارے کنم
تا از آن زمانیکه بیست ساله بودم . اما در فن تحریر و انشاء چندان فایده
وسودے نبرده ام . معاصرین خودم نیز مثل من گاهی در ترقی و گاهی در
نزول اند . گاهی کتاب خوبی مینویسند و گاهی بد . لیکن از چیزنویسی
بیشتر از سابق خوشم می آید و بهتر نیز میتوانم از زندگانی خودم محظوظ
و بهره مند شوم . از هر سالی از زندگانی خودم بیشتر از سال قبلش استفاده
میکنم . دیگر از اشخاص و یا از روزگار خیلی چیزها توقع ندارم . شور و
شعف زندگانی و تنوع چیزهاے شگفت آمیز آن را تقدیر میکنم . خود
را مثل شخص مضحکی می بینم که دارای اندکی حس شفقت و شجاعت باشد
بنظرم هر کس را که میشناسم مضحك با شفقت شجاعی است . عالی المجموع
از خودم خوشم می آید زیرا بدون این حس زندگانی بر انسان تلخ خواهد بود
ولی یقین میدانم اگر کسی را همطبع خودم به بینم از او خوشم نخواهد آمد .
زیرا طبع خود را از همه بیشتر کریمه دیدیم . یعنی ندیخواهم خصات بدے
را که خود دارم در دیگران مشاهده نمایم .

بالاخره گفتارهای هیوولپول باید برای ما عموماً سر مشق خوبی شود .
او دارد ثابت میکند که انسان هر گاه با عزمی آهنین رشته را دنبال کند

یقیناً موفق میشود . و نباید انتقاد زید یا استهزای عمر ما را از سعی و عمل باز دارد . و در عین حال نیز ممکن است در همان انتقاد درس مفیدی باشد که از آن استفاده نموده و در صدر رفیع نقص و عیب خود برآئیم .

هوولپول تنها کس نیست که نوانسته است بمقصود ادبی خود نایل گردد . بلکه در دنیا ، چه در گذشته و چه در حال ، در هر رشته علمی یا فنی و یا صنعتی رجال برجسته هستند که بر خلاف عقیده مردم ، و با اینکه در ابتدا مرد حرفت خود بنظر نمی آمدند ، در نتیجه سعی و عمل بمقام رفیع و ارجمند رسیده اند . و اگر چنین همتی نداشتند البته آن افسکار عالی و اعمال مفیده از عالم مخفی و پوشیده شده مورد استفاده انسان نمیشد .

بصره - عبدالمجید بدیع

سفرنامه روح

کتاب سفرنامه روح یکی از شاهکارهای فضولی شاعر و درو واقع میتوان گفت بهترین نمونه نشر پارسی است

آنانکه در این کتاب بنظر دقیق ننگرند اگر از انصاف ننگذرند اقرار آورند که نویسنده زبر دست آن در جمع الفاظ و معانی و تحریر عبارات بدین رشاق و روانی بدیضای موسوی بکار برده و بمدلول شعر خواجه که «دیگران هم بکنند آنچه مسیحامید کرد» در احیای نشر پارسی در عصر خویش اعجاز عیسوی اشکار کرده است .